

ایمان از منظر اسلام و نقش آن در تحول فضایل اخلاقی با تأکید بر

اخلاق زیست پزشکی

مهدی علیزاده

حجت‌الله آزاد

چکیده

فضیلت اخلاقی دارای دو بعد شناختی و انگیزشی است. بعد شناختی بیان‌گر ارزشمندی و کمال فضیلت و بعد انگیزشی، تمایل درونی فرد به انجام فعل یا ابراز عاطفه‌ای خاص است. ایمان نیز اولاً بر شناخت مبتنی است و ثانیاً تسلیم قلب در برابر خدایی با دو ویژگی وجودی و اخلاقی است.

مقاله حاضر به تأثیر ایمان بر دو بعد فضیلت اخلاقی می‌پردازد. ایمان از دو جهت بر بعد شناختی فضایل تأثیرگذار است. از طرفی شناخت ایمانی از خدا، انسان و هدفمندی جهان آفرینش، فضایل را حقایقی ارزشمند و کمال‌نمون معرفی می‌کند. از دیگر سو تسلیم قلبی در ایمان، عاملی اساسی در ادراک بعد شناختی فضایل است. نقش ایمان در ایجاد بعد انگیزشی فضایل نیز بسیار اساسی است. از طرفی به دلیل تشخیص نوع تمایلات فرد از متعلق ایمان و به دلیل تعلق ایمان به خدای اخلاقی، گرایش‌های فرد مؤمن نیز به سمت فضایل اخلاقی خواهد بود. از طرف دیگر، ایمان موجب تقدس یافتن فضایل اخلاقی می‌گردد، در نتیجه، تمایل فرد برای تحقق بعد انگیزشی فضایل مضاعف می‌شود. به سبب ذومراتب بودن ایمان، تأثیرات فوق‌بر ابعاد فضایل نیز دارای مراتب خواهد بود. در پایان مقاله به صورت گذرا پیامدهای ایمان در رویکرد دینی به اخلاق زیستی در مقابل اخلاق زیستی سکولار را فهرست می‌کنیم.

واژگان کلیدی

ایمان، تسلیم قلبی، فضیلت اخلاقی، بعدشناختی فضیلت، بعد انگیزشی فضیلت، مراتب ایمان، مراتب فضیلت.

۱. پژوهشگر مرکز اخلاق و تربیت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (نویسنده مسؤول)

ایمان از منظر اسلام و نقش آن در تحول فضایل اخلاقی با تأکید بر اخلاق زیست پزشکی

طرح مسأله

فضیلت^۱، عنصر بسیار مهمی در حیات اخلاقی محسوب می‌شود. این عنصر در همه نظریه‌های هنجاری در اخلاق دارای اهمیت است. از منظر «اخلاق فضیلت»^۲، «فضایل، پایه و اساس آنچه شکوفایی انسانی می‌نامیم، هستند.» (پویمان، ۱۳۷۸، ص ۲۱۵) و «زندگی بدون فضیلت ارزش زیستن ندارد.» (همان)

در حوزه مطالعات اخلاق زیست پزشکی نیز رویکرد فضیلت‌گرا توسط برخی از نظریه‌پردازان تعقیب شده است (See: E.D.Pellegrino, 1993).^۳ در دو نظریه «وظیفه‌گرا»^۴ و «غایت‌گرا»^۵ نیز، این عنصر به جهت تأثیر بر تحقق اصول و قواعد عمل دارای اهمیت است. این مسأله اهمیت عوامل ایجاد یا تقویت فضایل را روشن می‌سازد. بدین ترتیب هر عاملی که در ایجاد یا تقویت این عنصر دخیل باشد، دارای اهمیت است.

مدعا آن است که ایمان از منظر اسلام، ظرفیت بسیاری در تحقق و عمق بخشی به فضایل اخلاقی دارد. توضیح آن که هر فضیلت اخلاقی دارای دو بعد شناختی و انگیزشی است. بعد شناختی آن حاکی از ارزشمندی و کمال‌نمونی فضیلت؛ و بعد انگیزشی آن، حالت تمایل و گرایش فرد به انجام فعل یا ابراز عاطفه خاصی است. ایمان نیز هم مبتنی بر شناخت است و هم عنصر گوه‌رین آن تسلیم ارادی است. حقیقت این تسلیم ارادی نیز تسلیم شدن قلب در برابر خدا است. خدا نیز به منزله متعلق اصلی این تسلیم دارای دو ویژگی وجودی و اخلاقی خاص است. از منظر وجودی او کانون هستی و خالق و مالک عالم وجود است. از منظر اخلاقی نیز، حقیقتی است که در بالاترین مراتب متصف به کمالات اخلاقی است

که هسته معنایی اسمای حسناى الهى را تشکیل می‌دهند. ایمان با این ویژگی‌ها، از ظرفیت بالایی برای تأثیرگذاری بر فضایل برخوردار است. محتوای شناخت ایمانی از هستی و انسان از یک سو و عنصر گرایشی ایمان (تسلیم قلبی) و تعلق آن به خدای اخلاقی از سوی دیگر، دو بعد شناختی و انگیزشی فضایل را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد.

این تأثیر را از زاوایای مختلفی می‌توان نشان داد. برای نشان دادن این تأثیر ابتدا به روش معناشناسانه (سمانتیک)، ساختار معنایی ایمان را از قرآن استنباط کرده و سپس با استفاده از ویژگی‌های به‌دست آمده، در بحثی تحلیلی تأثیر ایمان را بر دو بعد شناختی و انگیزشی فضایل بررسی می‌کنیم.

ساختار معنایی ایمان

بررسی تأثیر ایمان بر ابعاد فضیلت اخلاقی، نیازمند شناخت ساختار معنایی ایمان است. بنابراین در بحثی بسیار فشرده سعی خواهیم کرد، ساختار معنایی ایمان را در دو حوزه «ساخت درونی مفهوم ایمان» و «متعلق ایمان» به‌دست آوریم. هم به دلیل گسترده شدن بحث و هم به این دلیل که داده‌های مباحث کلامی درباره ایمان، به اندازه اطلاعات به‌دست آمده از روش معناشناسانه نیست از طرح آن‌ها خودداری شد.

ساخت درونی مفهوم ایمان

ایمان از چه عناصری تشکیل یافته است؟ آیا ایمان با معرفت یکی است؟ آیا ایمان فعلی ارادی است یا غیرارادی؟ اگر ارادی است حقیقت آن چیست؟ رابطه ایمان با عمل چیست؟

الف) ابتدای ایمان بر معرفت

از منظر قرآن ایمان با شک قابل جمع نیست: «...إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ» ﴿سبا: ۲۱﴾؛ بنابراین، ایمان در فضایی شک‌آلود، محقق نمی‌شود و برای تحقق ایمان علم لازم است: «...وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا...» ﴿الحج: ۵۴﴾

در جای جای قرآن به استدلال بر وجود خداوند و آیات و نشانه‌های او در هستی و انسان اشاره شده است. داستان پیامبران و احتجاج آنان به وجود خدای یکتا در مقابل منکرین همگی دال بر این معناست که آن ایمانی پذیرفته است که عالمانه و آگاهانه باشد. برای نمونه اگر نگاهی دوباره به ماجرای احتجاج حضرت ابراهیم با بت پرستان درباره ایمان به خدا بیندازیم، به یقین درخواستی یافت که از منظر قرآن، ایمان به خدا مبتنی بر معرفت آگاهانه و عالمانه به او خواهد بود. حضرت ابراهیم (علیه السلام) بت پرستان را با دلایل محکم به این مسأله سوق می‌دهد که پرستش ستارگان، ماه و خورشید به دلیل افول آن‌ها، عقلا شایسته نیست.^۶ اگر ایمان با علم و آگاهی به متعلق آن مرتبط است، آیا ایمان صرف معرفت است؟ یعنی با تحقق معرفت، ایمان نیز تحقق یافته است؟ گفتار بعدی پاسخ می‌دهد.

ب) ایمان، فعلی ارادی

آیات قرآن بر ویژگی‌ای از ایمان دلالت دارند که آن را از معرفت صرف متفاوت می‌سازد. برای نمونه بنگریم: «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» ﴿الکهف: ۲۹﴾؛ «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» ﴿الأنعام: ۲۰﴾ تعبیر آیه‌ی اخیر

تعبیری بسیار زیباست؛ «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»، چگونه پدری فرزند خود را می‌شناسد، آنان نیز به همین روشنی او را می‌شناختند اما باز هم ایمان نیاوردند، پس ایمان، علاوه بر معرفت نیازمند حرکتی ارادی است. این حرکت ارادی دقیقاً چیست؟

ج) حقیقت ارادی ایمان و نسبت آن با قلب

از منظر قرآن، قلب ظرف ایمان است: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» (الحجرات: ۱۴) اما ایمان چگونه وارد قلب می‌شود؟ آیه دیگر پاسخ می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ يُؤْمِنُوا قُلُوبُهُمْ...» (المائدة: ۴۱) بنابراین قلب، کنش ارادی ایمان را انجام می‌دهد. این کنش ارادی در آیه دیگر به تسلیم کامل تعبیر شده است: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (النساء: ۶۵) پس کنش ارادی ایمان، تسلیم کامل قلب است.

نتیجه آن که بعد از شناخت ذهنی از خدا، تسلیم قلبی برای تحقق ایمان لازم است. به تعبیر شهید مطهری، انسان سه مرتبه تسلیم دارد، تسلیم تن، تسلیم عقل و تسلیم دل. (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۲۹۰) «حقیقت ایمان تسلیم قلب است، تسلیم زبان یا تسلیم فکر و عقل اگر با تسلیم قلب توأم نباشد ایمان نیست. تسلیم قلب مساوی است با تسلیم سراسر وجود انسان و نفی هرگونه جحود و عناد» (همان، ۲۹۱)

د) ایمان، حقیقتی بویا (کاستی و افزایش‌پذیری ایمان)

ایمان با ویژگی پیش‌گفته دارای مراتب و قابل افزایش و کاهش است. به این آیات بنگریم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ

عَلَى رَسُولِهِ وَ الْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ...» (النساء: ۱۳۶) گویی ایمان اولیه، ایمانی کامل نبوده و برای اینکه مؤمنان حقیقت ایمان را درک کنند، باز باید ایمان بیاورند و بر ایمان اولیه خود بیفزایند. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ...» (الفتح: ۴).

ه) عمل، لازمه ایمان

در قرآن کریم در موارد متعددی (بیش از هفتاد مورد)، «ایمان» و «عمل صالح» به دنبال یکدیگر ذکر شده‌اند. اگر عمل جزء ذاتی باشد، عطف متعدد آنها بر یکدیگر با توجه به قاعده ادبی «الأصل في العطف التأسيس» خلاف فصاحت بلکه قبیح خواهد بود زیرا تعریف ایمان به عمل صالح، مستلزم تکرار ناموجه در آیات یاد شده است. روایاتی که ایمان را پذیرش قلبی و عمل را تصدیق کننده آن معرفی کرده‌اند نیز مؤید این نظر به حساب می‌آیند.^۷

عمل هرچند از ذات ایمان خارج است، اما لازمه خارجی آن است. ایمان، منشأ و جهت‌دهنده عمل مؤمنانه و تأمین‌کننده حسن فاعلی آن به شمار می‌رود. آنچه در همین مقاله درباره تأثیر ایمان بر ابعاد شناختی و انگیزشی فضایل بیان می‌شود، از نگاهی دیگر، همان تأثیر ایمان بر عمل است. چرا که فضایل اخلاقی خود را در عواطف و اعمال خاصی نشان می‌دهند.

متعلق ایمان

گام نهایی برای فهم کامل ساختار معنایی ایمان، شناخت متعلق آن است. متعلق ایمان هویت‌ساز مؤمن می‌باشد؛ زیرا تسلیم قلب، به معنای آن است که درونی‌ترین لایه وجود فرد، خود را در اختیار آن متعلق قرار می‌دهد، در چنین حالتی «ایمان عبارت است از پذیرش یک حقیقت و قرار دادن آن به عنوان اساسی‌ترین عنصر

فعال شخصیت و تفسیر و توجیه کننده همه سطوح آن.» (جعفری، ۱۳۶۷، ج ۶، ص ۲۴۸).
متعلق تسلیم قلبی هرچه باشد، شخصیت او را تعیین می‌بخشد و همه سطوح وجودی
او را تفسیر می‌کند. متعلق ایمان در اسلام چیست؟

الف) خدا متعلق اصلی ایمان

در قرآن، برای ایمان متعلق‌های مختلفی بیان شده است. مهم‌ترین متعلق که دیگر
متعلق‌ها، فرعی از آن قلمداد می‌شوند «خدا» است.^۱ آیات ذیل به این متعلق دلالت
دارند: «... مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
...» «البقرة: ۶۲»؛ «... وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ...» «البقرة: ۲۸۵» اما چه چیز
باعث می‌شود که خدا در جایگاه متعلق اصلی ایمان، هویت‌ساز انسان باشد و تمام
ابعاد وجودی او را تفسیر کرده و جهت ببخشد؟ پاسخ را در ویژگی خدا باید
جست. به طور کلی می‌توان دو ویژگی را برای خدا برشمرد: (۱) ویژگی
وجودشناختی و (۲) ویژگی اخلاقی.

براساس ویژگی وجودشناختی، خدا کانون هستی است و هیچ نقطه‌ای از
تکوین را نمی‌توان یافت که خدا در آن حضور نداشته باشد: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ
وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «الحديد: ۳»؛ «وَ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ
الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» «البقرة: ۱۱۵»؛ همه چیز از
او شروع و به او ختم می‌شود. «وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ
الْأَمْرُ كُلُّهُ...» «هود: ۱۲۳»

آنچه از مجموع آیات فوق و دیگر آیات مربوط به نسبت خدا و ماسوای او به
دست می‌آید این است که «جهان قرآن از لحاظ وجودشناختی... جهانی خدا -
مرکزی است.» (ایزوتسو، ۱۳۶۱، ۹۲). چنین تصویری از خدا، برخلاف «خدای

فلسفه‌ی یونانی باکمال بی‌نیازی و جلال خود، تنها و منعزل از نوع بشر نیست، بلکه به صورتی عمیق در کارهای بشری دخالت دارد» (همان: ۱۱۹)

اما ویژگی اخلاقی خدا چیست؟ خدای قرآنی، از منظر اخلاقی دارای این ویژگی است: او متصف به صفات عالی اخلاقی است و در مقام ارتباط با انسان، کاملاً اخلاقی عمل می‌کند. رابطه او با انسان و اوامر و نواهی او نه بلهوسانه چنان که نظریه امر الهی^۱ بدان می‌انجامد که کاملاً برآمده از انگیزه‌های اخلاقی و منبعث از خیر و رحمت است: «... كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...» (الأنعام: ۱۲) و اساساً خلقت انسان برای بهره‌مندی از رحمت اوست: «إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ...» (هود: ۱۱۹)؛ به همین جهت در مقام ارتباط با بندگان، اندک ظلمی بدانان نخواهد کرد؛ «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء: ۷۱)

در آیات بیشماری بر صفات او تأکید شده است؛ او آمرزنده (غفور)^۱، مهربان (رحیم)^۱، دوست‌دار بندگان (ودود)^{۱۲}، بردبار^{۱۳} و... است. و در تعبیری کامل خدا دارای تمامی اسمای حسنی است. «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...» (الحشر: ۲۴) نتیجه آن که سرشت اخلاقی خدای متعلق ایمان، حاکی از اتصاف کامل او به تمامی صفات اخلاقی است و اوامر و افعال او ریشه در اسمای نیک او دارد و برآمده از خیر است.

ب) روز بازپسین^{۱۴}

دومین متعلق اساسی ایمان، معاد است. معاد از منظر قرآن بازگشت انسان به سوی خدا و حسابرسی اعمال اوست. از این منظر بر هر فعل انسان در این جهان الزام اخلاقی حاکم است و انسان در آن روز نتیجه عمل به این الزام‌ها را به عینه

مشاهده خواهد کرد: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (الزلزلة: ۷ و ۸)

فضیلت اخلاقی و ابعاد آن

در میان تعریف‌های ارائه شده برای فضیلت اخلاقی، برخی از آن‌ها فقط یک بعد برای آن در نظر گرفته‌اند. برای مثال در برخی از تعریف‌ها، فضیلت حالتی عقلانی و معرفتی به خود می‌گیرد. در مقابل تعاریفی از فضیلت بیشتر جنبه روان‌شناسانه دارند و آن را حالتی گرایشی و عاطفی معرفی می‌کنند.

تعریف عقل‌گرایانه از فضیلت آن را ملکه‌ای عقلانی معرفی می‌کند. «در این تعریف فضیلت ملکه‌ای ذهنی است که با ویژگی معرفتی‌اش، از دیگر ملکات متمایز می‌شود؛ اما ملکه‌ای که نهایتاً به عمل منتهی می‌شود. سقراط درباره فضیلت چنین اعتقادی دارد» (خزاعی، ۱۳۸۹، ص ۶۵) سقراط فضیلت را برابر معرفت می‌دانست. از دیدگاه او «معرفت و فضیلت یکی است، به این معنی که شخص عاقل که می‌داند حق چیست، به آنچه حق است عمل نیز می‌کند.» (کاپلستون، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۳۰).

از سوی دیگر برخی از فیلسوفان تعریفی کاملاً روان‌شناختی از فضیلت ارائه کرده‌اند. مثلاً از نگاه هیوم فضیلت حالت و کیفیتی مورد پسند یا رضایت همه اشخاصی است که آن را بررسی و در آن تأمل می‌کنند، از نظر هیوم، لذت و رنج ناشی از عمل یا کیفیت ذهنی، فضیلت یا رذیلت بودن آن را معین می‌کند. (خزاعی، همان)

به نظر می‌رسد فضیلت در یک بعد محصور نیست. بنابراین نه آن را به یک بینش فرو می‌کاهیم و نه آن را به یک گرایش که در رنج یا لذتی خاص خود را می‌نمایاند محدود می‌کنیم. شاهد بر این که یک فضیلت، دارای بعد شناختی است،

تفاوتی است که بین فضیلت و عادت وجود دارد. فضیلت به مثابه یک ملکه، قابلیت تعیین شدن دارد و فقط به صورت بالفعل مشخص نیست. این در حالی است که عادات نوعاً به صورت بالفعل، مشخص و معین هستند. (پینکافس، ۱۳۸۲، ص ۱۹۱) برای مثال محسن عادت دارد هر صبح بعد از بیدار شدن یک فنجان چای بنوشد. این یک عادت است. فرض کنید او سخاوتمند نیز هست. عادت داشتن او کاملاً بالفعل و مشخص است. او همیشه بعد از بیدار شدن یک فنجان چای می نوشد. اما سخاوتمند بودن او به این معنا نیست که در هر روز مثلاً فلان مقدار پول به فقیری دهد. ممکن است در یک روز هزار تومان به فقیری بدهد و روز دیگر اصلاً ندهد یا خیلی بیشتر بدهد. در این جا فقط یک عادت رخ نمی دهد بلکه اندیشه نیز در کار است. او به مقتضای موقعیت خود و شرایط فرد فقیر مقداری پول به او می دهد. در نتیجه در فضیلت چیزی هست که در عادت نیست و آن وجود بینشی خاص است که موجب می شود فرد رفتاری را با توجه به موقعیتی که در آن قرار گرفته است انجام دهد و این رفتار همیشه به یک نحو نیست، این درحالی است که در عادت رفتار همواره به یک نحو رخ می دهد. در فضیلت، فرد ارزشمندی آن را نیز درک می کند، این درحالی است که در عادت، فرد به لحاظ شناختی نگاه ارزشی به عادت خود ندارد.

با توجه به مطالب فوق بعد بینشی هر فضیلت، آن جنبه از هر فضیلت است که بیانگر ارزشمندی و مطلوبیت فعل یا احساسی خاص است و جایگاه فرد را نسبت به دارا بودن یا نبودن این فعل یا احساس مشخص می کند.

بعد دیگر فضیلت بعد انگیزشی آن است. علاوه بر این که انسان نسبت به هر فضیلت، ارزشمندی و کمال آن را درک می کند و موقعیت خویش را نسبت به آن کمال می یابد، تمایل و انگیزه ابراز عاطفه یا عملی مطابق با آن بعد بینشی را دارد. به عبارتی این مؤلفه، جنبه عاطفی و ارادی فضیلت اخلاقی را نشان می دهد،

به نحوی که انسان دارای فضیلت اخلاقی به فعل یا عاطفه خاصی تمایل درونی دارد و با طوع نفس و بدون هیچ فشار خارجی به انجام آن مبادرت می‌ورزد. این بعد با هیجان‌ات و عواطف صرف فرق دارد؛ چرا که هیجان‌ها بدون ضابطه خاصی ممکن است از انسان صادر شوند؛ اما هیجان مربوط به بعد انگیزشی یک فضیلت در چارچوب نظم خاصی قرار داشته و کیفیت و کمیت مشخصی دارد. هرگاه این دو بعد در انسان محقق شد فضیلت اخلاقی نیز شکل خواهد گرفت. ممکن است انسان به لحاظ شناختی ارزشمندی فضیلتی مانند شجاعت را تصدیق کند و آن را نشانه کمال بداند اما تا زمانی که میل درونی نیز تحقق نیابد و فعل خارجی که برآیند آن بینش و این میل است تحقق نیابد، فضیلت نیز تحقق نیافته است.

تأثیر ایمان بر ابعاد شناختی و انگیزشی فضایل اخلاقی

با توجه به آن چه در ساختار معناشناختی ایمان برشمردیم، ایمان ظرفیت فراوانی برای تأثیر بر ابعاد فضایل اخلاقی دارد. در مباحث آتی به تأثیر ایمان با ویژگی‌های مزبور بر ابعاد فضایل پرداخته و از زوایای مختلف این تأثیر را نشان خواهیم پرداخت. البته ایمان قبل از تأثیر بر آن فضایل، خود منشأ ایجاد فضایی جدید در حوزه فضایل به نام فضایل بندگی است. صحبت درباره این فضایل و نقش آن‌ها در حیات اخلاقی، خود نیازمند رساله دیگری است. این موضوع در نوشتاری دیگر به تقریر درآمده و امید است به زودی عرضه شود.

الف) تأثیر ایمان بر بعد شناختی فضایل

هریک از دو بعد شناختی و انگیزشی فضیلت برای تحقق نیازمند عواملی است. این عوامل می‌تواند عاملی شناختی، یا غیرشناختی باشد. مقصود از عامل شناختی،

آگاهی‌ها و شناخت‌های ذهنی است که فضیلت را ارزشمند معرفی می‌کند. مقصود از عامل غیر معرفتی، عوامل گرایشی و عاطفی هستند. مدعا آن است که ایمان هم به دلیل برخورداری از شناخت‌های خاص و هم به جهت بعد انگیزشی آن از دو زاویه شناختی و انگیزشی، در بعد شناختی فضایل اخلاقی تأثیرگذار است. بنابراین ذیل دو عنوان، تأثیر ایمان را در ایجاد بعد شناختی فضایل بررسی می‌کنیم.

جهان‌شناسی و انسان‌شناسی مؤمنانه و بعد شناختی فضایل

شناخت مؤمنانه از هستی و انسان به‌نحوی است که ارزشمندی ملکات اخلاقی را به ارمغان می‌آورد؛ در بحث از متعلقات ایمان، خدا متعلق اصلی ایمان معرفی شد. معاد نیز از متعلقات مهم ایمان بود. خدا چنان‌که گفته شد، دارای دو ویژگی وجودی و اخلاقی است. «معاد» نیز جایگاهی است که انسان، نتیجه کنش‌های خود را چه درونی و چه برونی خواهد دید. این بینش‌ها درباره خداوند و آن شناخت‌ها درباره معاد، شناختی اخلاقی از زندگی مؤمنانه ایجاد می‌کند.

توضیح مطلب آن‌که اولاً: براساس ویژگی وجودشناختی خدا، او در مرکز هستی قرار دارد. براساس این ویژگی، خدا هم خالق و هم مالک حقیقی موجودات ماسوای خود است. علاوه بر این ویژگی وجودی، ویژگی اخلاقی خدا حاکی از اتصاف او به تمامی صفات نیک اخلاقی است و در مقام ارتباط با بندگانش نیز در فضایی کاملاً اخلاقی با آن‌ها برخورد می‌کند. خدا همان‌گونه که در بحث ساختار معناشناختی ایمان گذشت متصف به تمامی صفات اخلاقی است و در مقام ارتباط با بندگانش از مرز اخلاق خارج نمی‌شود.

ثانیاً: نگاه انسان مؤمن به حیات خود نگاهی ویژه است. در این نگاه حیات بشر محدود به همین سرا نیست بلکه زندگی حقیقی در سرایی دیگر است «وَمَا هَذِهِ

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» العنكبوت: ۶۴. در چنین نگاهی، حیات هدفمند و از پوچی فاصله دارد: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» المؤمنون: ۱۱۵ و بر تمامی افعال و کنش‌های فرد، الزام اخلاقی حاکم است و هر شخصی نتیجه کوچک‌ترین کنش‌های خود را در جهان دیگر مشاهده خواهد کرد. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» الزلزلة: ۷ و ۸.

ثالثاً: نگاه انسان‌شناسانه مؤمنانه، او را دارای فطرتی الهی می‌داند. مطابق این نگاه، انسان قبل از قدم‌گذاردن به این سرا، در عهدی با خدا، به پروردگاری او اذعان کرده است: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» الأعراف: ۱۷۲ او با گرایشی حق‌گرایانه به خدا (دین) آفریده شده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكِ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» الروم: ۳۰. برآیند مطالب فوق این نکته مهم است که از منظر شناخت ایمانی، جهان هستی جهانی کاملاً اخلاقی است؛ از این منظر خدا در جایگاه متعلق اصلی ایمان، محور و مرکز هستی و متصف به تمامی صفات اخلاقی است. زندگی انسان نیز محدود به همین زندگی نیست، او هر عملی که انجام دهد با بازگشت به سرای آخرت، نتیجه خوب و بدش را خواهد دید. به علاوه انسان فطرتی خدایی دارد، یعنی در نهاد او میل به خدا نهاده شده است، پس او نیز مانند خدا باید متصف به صفات اخلاقی باشد. برآیند این شناخت‌ها، ارزشمندی فضایل اخلاقی است؛ چرا که هر فضیلت اخلاقی با توجه به چنین شناخت‌هایی از خدا، معاد و انسان، بخشی از کمال وجودی فرد محسوب می‌شود. بنابراین این شناخت‌ها، زمینه‌ساز و بلکه تحقق بخش بعد شناختی فضایل هستند و آن‌ها را برای مؤمن بسیار ارزشمند نشان می‌دهند.

مطلب فوق با تطبیق اجزای آن بر یک فضیلت، وضوح بیشتری می‌یابد. فضیلت سخاوت را در نظر بگیرید. بعدشناختی این فضیلت چیست؟ بعدشناختی سخاوت، حاکی از این مطلب است که بخشش، خصوصیتی اخلاقی و کمال نمون است. نقش ایمان و شناخت‌های ایمانی فوق در ارزش‌نمونی بخشش چیست؟ این نقش را این‌گونه می‌توان تبیین کرد: انسان مؤمن مبتنی بر جهان‌شناسی و انسان‌شناسی خود، اولاً؛ خدا را به بخشندگی می‌شناسد: این شناخت به واسطه آموزه‌های مختلف قرآنی همانند آیاتی که انسان را ناتوان از شمارش نعمت‌های الهی می‌داند برای مؤمن حاصل می‌شود: «وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (النحل: ۱۸) براساس این آیه، مؤمن خدا را بخشنده‌ترین می‌داند و خود را ناتوان از احصای نعمت‌های او می‌شمارد.

ثانیاً؛ خودش را بهره‌مند از فطرت الهی قلمداد می‌کند: بنابر دو آیه «ذر» و «فطرت» انسان مؤمن بدین آگاهی می‌رسد که او در خلقت خود گرایش به خدا دارد. بنابراین، اگر گرایش به خدا در نهاد اوست و خدا نیز صفات اخلاقی و از جمله بخشندگی را در بالاترین مراتب داراست، لاجرم بخشندگی را برای خود نیز ارزشمند خواهد پنداشت.

ثالثاً؛ خدا را خالق و مالک خود و دارایی خود می‌داند: در اندیشه مؤمنانه، خدا خالق همه چیز و از جمله انسان است: «ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ...» (الأنعام: ۱۰۲) نه خالق او که مالک او و همه اجزای اوست: «...أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ...» (یونس: ۳۱) مؤمن با آگاهی از عدم استقلال در مالکیت جسم خویش، به طریق اولی استقلال خود را در نفع و ضرر نیز منتفی می‌داند: «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...» (یونس: ۴۹)

رابعاً؛ دنیای مشهود و برخوردارهای آن را تمام حقیقت نمی‌پندارد. در نتیجه بهره‌مندی‌های دنیوی در اندیشه او کوچک دیده می‌شود. این شناخت نتیجه تأمل در

آموزه‌هایی از جانب خداست که اندکی از آن‌ها عبارتند از: «... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ» (الحديد: ۲۰)؛ «بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى» (الأعلى: ۱۶ و ۱۷)؛ «... وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ» (العنكبوت: ۶۴) و... و خامساً: نتیجه بخشش خود را به صورت پاداشی برتر از آن چه بخشیده است در آخرت خواهد یافت: «وَ لَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً وَ لَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (التوبة: ۱۲۱) توجه به مطالب پنجگانه فوق، این امر را کاملاً روشن می‌کند که شناخت ویژه انسان مؤمن از خدا، معاد و انسان، چگونه کمال‌نمونی سخاوت را در دید او برجسته می‌کند و انفاق مال را نه به معنای از دست دادن بلکه نشانه کمال خود می‌پندارد. تحلیلی از همین نوع را می‌توان برای ارزشمندی دیگر فضایل در اندیشه مؤمنانه ارائه کرد.

در انتها طرح یک پرسش و پاسخ بدان ضروری می‌نماید و آن این که آیا این شناخت‌ها علاوه بر تحقق بعد شناختی فضایل، در ایجاد بعد انگیزشی فضیلت نیز مؤثرند؟ پاسخ فی‌الجمله مثبت است. شناخت به خوبی چیزی و کمال پنداشتن آن، عامل مهمی در ایجاد الزام اخلاقی درخصوص آن چیز است. نمی‌توان باور کرد کسی به خوبی چیزی باور داشته باشد، اما کاملاً نسبت به آن بی‌تفاوت باشد یا گرایشی خلاف باور و شناخت خود داشته باشد. اما آیا این نقش، به صورت علت تامه و شرط لازم و کافی برای عمل است یا به صورت علت ناقصه و شرط لازم و غیرکافی؟ واقعیت بیرونی حاکی از آن است که شناخت، علت کافی برای انگیزه نیست؛ افراد بسیاری را مشاهده می‌کنیم که با اذعان به خوبی چیزی به سوی آن تمایل ندارند و یا با اذعان به بدی چیزی باز آن را مرتکب می‌شوند. ممکن است فردی به ارزشمندی فضایل اذعان کند اما تمایلی برای تحقق آن در خود نداشته

باشد. برای مثال همه از خوبی صداقت سخن می‌گوییم، اما در زندگی خود کمتر التزام عملی به صداقت داریم.

آنچه باعث می‌شود فرد خلاف علم خود عمل کند، عواملی غیرشناختی است که او را به انجام چیزی خلاف آن چه بدان علم دارد می‌کشاند. بنابراین برای این که انگیزه به شکل کامل تحقق پیدا کند، نیازمند آمادگی درونی برای گرایش به سمت فضایل نیز هستیم. این آمادگی درونی را بعد انگیزشی ایمان، که همان تسلیم قلبی و عواطف ایمانی حاصل از این تسلیم قلبی است فراهم می‌کند. در بحث از تأثیر ایمان بر بعد انگیزشی فضایل که بعد از عنوان آتی خواهد آمد، به تأثیر بعد انگیزشی ایمان بر بعد انگیزشی فضایل خواهیم پرداخت. آنچه ذیل عنوان‌های «ایمان، سرشت اخلاقی خدا و تحقق بعد انگیزشی فضایل» و «تقدس‌بخشی و تأمین بعد انگیزشی فضایل» خواهد آمد، در حقیقت تأثیر بعد انگیزشی ایمان بر بعد انگیزشی فضایل است. شناخت‌های ایمانی، هنگامی که با تسلیم قلبی و عواطف حاصله از آن در کنار هم قرار گیرند، انگیزه بسیار قوی برای تحقق فضایل در مؤمن می‌آفرینند.

تأثیر بعد انگیزشی ایمان بر بعد شناختی فضایل اخلاقی

یک مسأله مهم در مسأله شناخت، تأثیر عوامل غیرمعرفتی بر معرفت است. براساس مطالعات جدید در علوم مختلف این مسأله که عوامل غیر ذهنی و شناختی بر شناخت فرد مؤثرند، امری اثبات شده است؛ هم در معرفت‌شناسی معطوف به فضیلت اخلاقی^{۱۵} و هم در مباحث جدید روان‌شناسی از جمله «هوش هیجانی»^{۱۶} و «روان‌شناسی ادراک»^{۱۷}، تأثیر عوامل عاطفی و ارادی فرد بر بعد شناختی به اثبات رسیده است. به علاوه توصیه‌های ادیان به تهذیب دورن برای فهم معارف پیش از این مطالعات، به تأثیر عوامل غیرمعرفتی بر معرفت تأکید دارند.

با عطف توجه به مطالب فوق و با توجه به آنچه در بحث از ساختار معناشناختی ایمان گذشت، گوهر ایمان، یعنی تسلیم قلبی بر معرفت و از جمله بعد شناختی فضایل تأثیرگذار است. توضیح آن که گوهر ایمان تسلیم درونی انسان در برابر خدا است. ایمان، خروج از انانیت است و این درست نقطه مقابل کفر است. کفر بر برتری طلبی و خودخواهی تکیه زده است^{۱۸} و ایمان بر تسلیم و خضوع در برابر حق. بنابراین ساختمان درونی کفر و ایمان، حاکی از گرایش‌های متقابل است. این گرایش‌ها فقط یک گرایش صرف نیستند، بلکه عنصری شناختی نیز محسوب می‌شوند. با توجه به تأثیر مثبت یا منفی عناصر غیرشناختی بر فرآیند معرفت و با توجه به این مسأله که ساختمان درونی ایمان و کفر بر تمایلات و گرایش‌های متقابل بنا شده است می‌توان گفت ایمان و کفر بر معرفت و در موضوع ما بر بعد شناختی فضایل اخلاقی تأثیرگذار هستند.

توضیح آن که در قرآن کریم، کافران کسانی هستند که هوای خویش یعنی خواسته‌های نفسانی را خدای خود قرار داده‌اند. یعنی مطیع خواهش‌های خود شده‌اند. وقتی فرد مطیع خواسته‌های خود شد، چه اتفاقی می‌افتد. آنگاه که انسان به دنبال هوای نفس روان شد، قلب از خواستن (اراده کردن) چیزی مغایر با آنچه برای او دلکش است باز می‌ایستد. در چنین حالتی فرد در مواجهه با بیرون، آن چیزی را می‌بیند و متعلق اندیشه قرار می‌دهد که ارضاکننده تمایلاتش باشد (تأثیر شناخت از بعد ارادی) در چنین صورتی میلی به تصور مفاهیم اخلاقی و متعالی ندارد. او دیگر دوست ندارد که چیزی غیر آنچه میل او می‌طلبد تصور کند. در نتیجه وقتی نام خدا برده شود قلب‌های کفار متنفر می‌شوند و آنگاه که از معبودهای دیگر یاد شود، آنان خوشحال می‌شوند.^{۱۹} زیرا درون به چیز دیگری تعلق دارد، بنابراین با داشتن ابزار فهم و ادراک، این ابزار هیچ کارایی نخواهند داشت؟ «... وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ

لَا أَبْصَارُهُمْ وَ لَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (الأحقاف: ۲۶)، چرا که قلب اراده کرده چیزی را جز آنچه بدان میل دارد قبول نکند. در چنین حالتی شاکیه فرد، به نحوی شکل گرفته که تلاش فراوان برای سوق دادن او به آگاهی و معرفت درست، سخت تر از جابه‌جا کردن کوه است. امام صادق «ع» می‌فرماید: «إزالة الجبال أهون من إزالة قلب عن موضعه»؛ یعنی کوهی را آسان تر می‌توان جابه‌جا کرد تا دلی را (علامه مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷۵، ص ۲۴۰) در چنین حالت‌هایی «دل‌کندن از تزریقات قلبی و تصورات شخصی، جهادی گران می‌خواهد که کار همه نیست.» (حکیمی، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۲۸۶) نتیجه آن که حالات روانی باعث می‌شود کسانی نتوانند و نخواهند که مفاهیم خیر را دریابند. این تأثیر در همه سطوح معرفت و از جمله معرف اخلاقی وجود دارد. در حوزه معرفت اخلاقی تبعیت از هوای نفس باعث می‌شود، آنچه در نگاه دیگران ضد ارزش است در نگاه آنان ارزشمند نمود کند. بنگریم: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَكِن لَّا يَشْعُرُونَ» (البقرة: ۱۰۰-۱۲)

براساس آیات فوق، برخی به علت گرایش‌های ناصواب درونی، راه را از چاه تشخیص نداده در فهم ارزش‌های اخلاقی به اشتباه می‌افتند. وقتی به آنان گفته می‌شود در زمین فساد نکنید با تأکید (آنها) جواب می‌دهند که ما اصلاح‌گریم. این درحالی است که قلب مریض و هواهای نفسانی تشخیص درست از نادرست را از آنان سلب کرده است. نتیجه این آیات را می‌توان در این حدیث امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) یافت که «آن‌کس که به انحراف و کژی گرفتار آمد، نیکی نزد او زشت و زشتی نزد او نیکوست.» (آمدی، ۱۴۱۰، ص ۶۴۵) برای مثال فضیلت عدالت را در نظر بگیریم. اگر این مفهوم را بر فطرت سلیم عرضه کنیم، دارا بودن چنین

مفهومی را ارزشمند و موجب کمال می‌داند. حال اگر فرد فقط به دنبال هوای‌های خویش باشد، آنچه برای او اهمیت دارد، چیزی است که خواهش‌های او را ارضا کند، در نتیجه در مواجهه با چنین مفهومی در دو صورت ممکن است آن را نپذیرد. گاه به کلی عدالت را ارزش نمی‌پندارد و گاه نیز در تطبیق بر مصادیق، چیزی را که دیگران ظلم می‌شمارند او به خاطر تمایلات درونی، عدالت قلمداد می‌کند و خود را عادل می‌شمارد. درباره مفاهیم دیگر نیز قصه همین است. آنان که به دنبال خواهش‌های نفس خویش‌اند، آنچه را که «نامردی» می‌نامیم مصادیقی از «زیرکی» می‌پندارند، آنچه «ظلم» روشن است «قاطعیت» جلوه می‌دهند و یا «دروغ» را «مصلحت» نام نهاده و خطای خود را در نمی‌یابند چرا که دوست دارند به تمایلات خویش برسند در نتیجه همه آن چیزی را که اخلاقاً بد است، مصادیقی از فضایل اخلاقی شمرده و سپس آن را انجام می‌دهند.

مقابل آنچه درباره کفار و آنان که در پی هوای خود روانند بیان شد عیناً برای مؤمن صادق است؛ «تعرف الأشياء بأضدادها». آنگاه که کافران هوای خویش را خدای خود قرار داده‌اند و بدین وسیله از به کار بستن ابزارهای معرفتی محروم ماندند، مؤمنان بر خواهش‌های خود غلبه یافته، مطیع اوامر خدای‌اند. ایمان، غلبه بر گرایش‌های نفسانی و توهمات است که به وسیله هوای نفس برای انسان حاصل می‌شود. وقتی انسان از هوای نفس رها شد، موانع از میان برمی‌خیزد و ابزارهای فهم نیز کارایی خود را به دست می‌آورند.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که ایمان: اولاً در رفع موانع و حجاب‌های معرفت که همان هوا و هوس آدمی است از انسان دستگیری می‌کند؛ خواسته‌های گناه‌آلودی که چنان ظریف در همه زوایای وجودی انسان اثر می‌گذارند که اگر به‌صورتی جدی و قاطع به یافتن این رگه‌ها نپردازد و به نابودی کامل آنها همت نگمارد تنها به تحصیل آن بخشی از معرفت موفق می‌شود که به سود و خوشایند

وی است و طبیعی است که چنین رهیافتی به حقیقت ناقص و در مواقعی نیز اشتباه است و راه درست آن است که انسان از حصار خودخواهی و خودپرستی بیرون آید و به مأمّن خداپرستی و حقیقت‌خواهی وارد شود. آن چیزی که هم قادر است جلوی منفعت‌پرستی را تا حدود زیادی بگیرد و هم برای انسان مطلوب‌ها و خواست‌هایی فراتر از منافع فردی و مادی عرضه کند ایمان است (مطهری، ۱۳۸۶، ج ۲۲، ص ۷۲۶) در چنین فضای ایمانی است که ظرفیت معرفت‌شناسی انسان توسعه می‌یابد و موانع بر سر راه معرفت صحیح مرتفع می‌گردد و از این رهگذر بر معرفتی خالص و ناب دست یابد.

با تحقق تسلیم قلبی دستگاه ادراکی با تجهیزات کامل‌تری با شنیدنی‌ها، دیدنی‌ها و مدرکات دیگر مواجه می‌شود که پیش از تقرر ایمان چنین امکانی برای او وجود نداشت یا به این سبب که این تجهیزات وجود نداشته و یا اگر بوده به سبب موانعی امکان بروز نداشته است و مظاهر زیبای مادی آن چنان او را اسیر خود کرده و تحت سلطه خود گرفته که دستگاه معرفتی قدرت نفوذ به لایه‌های نهانی و واقعی را از دست می‌دهد (دیوانی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۵). ایمان می‌تواند سایه سنگین طغیان غرایز را تا حد زیادی رفع کند و از گرفتار شدن قوه عاقله در دام شهوات و نفسانیات جلوگیری کند و با چنین تمهیداتی است که زمینه برای اندیشه و تعقل بهتر و تحول در دستگاه معرفتی انسان فراهم می‌گردد.

ثانیاً ایمان این زمینه را برای انسان فراهم می‌آورد که با مبدأ حقایق اتصال پیدا کند و با این اتصال نوعی آگاهی از حقایق امور در دل او زنده می‌شود که گویی با نگاهی الهی به امور می‌نگرد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۱۸۰-۱۷۷). مؤمن به واسطه مراقبه و توجه دائمی بر متعلق ایمان (خدا) که منبع علم و معرفت است، تلاش پیگیری برای تحقق اتصال دائمی با آن منبع فیض می‌کند و پاداش چنین تلاشی، شناخت حق از ناحق و به تعبیر قرآن صاحب فرقان شدن است.^{۲۰} در چنین

حالتی قلب مؤمن، از بند خواسته‌های نفس رها شده و در نتیجه کارکرد عقل افزایش می‌یابد و در فهم بعد شناختی فضایل بهتر عمل خواهد کرد و فرد را هم به شکل کلی نسبت به ارزشمندی فضایل آگاه می‌سازد و هم به صورت جزئی موقعیت او را نسبت به دارا بودن یا نبودن فضیلتی خاص مشخص می‌کند. این تأثیر به حدی است که مؤمن با وجود دارا بودن فضیلت اخلاقی، اما به دلیل رها شدن از خواسته‌های نفسانی خود را به ناداری اخلاقی متهم می‌کند. بسیار را اندک می‌شمارد و هرگاه کسی او را بستاید از آنچه درباره او گویند بترسد، و به خدا عرضه دارد که: بار خدایا! مرا مگیر بدان‌چه بر زبان می‌آرند، و بهتر از آنم کن که می‌پندازند...»^{۲۱}

ب) تأثیر ایمان بر بعد انگیزشی فضایل اخلاقی

چنان‌که دو عامل شناختی و عاطفی بر بعد شناختی فضیلت اخلاقی مؤثر بودند، عوامل مؤثر بر بعد انگیزشی فضیلت نیز از این دو عامل خارج نیستند. در بحث از تأثیر ایمان بر بعد شناختی فضایل اخلاقی، از جهان‌شناسی و انسان‌شناسی مؤمنانه و تأثیر آن بر بعد شناختی فضایل سخن گفتیم. در پایان همان بحث نیز بیان شد شناخت ایمانی برآمده از جهان‌شناسی و انسان‌شناسی مؤمنانه همان‌گونه که بر ایجاد بعد شناختی فضیلت اخلاقی مؤثرند، بر بعد انگیزشی فضیلت نیز تأثیر گذارند. البته این تأثیر، تأثیری کامل و قطعی نیست، تأثیر کامل و قطعی زمانی حاصل می‌شود که بعد انگیزشی ایمان یعنی تسلیم قلبی به آن شناخت افزوده گردد. بنابراین در مباحث آتی، به تأثیری که غالباً ناشی از بعد انگیزشی ایمان (تسلیم قلبی) بر بعد انگیزشی فضایل است خواهیم پرداخت. این تأثیر را می‌توان به دو صورت نشان داد.

ایمان، سرشت اخلاقی خدا و تحقق بعد انگیزشی فضایل

قبل از پایان بحث تأثیر جهان‌شناسی و انسان‌شناسی مؤمنانه بر بعد شناختی فضایل، این سؤال را مطرح کردیم که آیا شناخت‌های مؤمنانه از خدا، معاد و انسان علاوه بر تأثیر بر بعد شناختی فضایل بر بعد انگیزشی آن نیز تأثیر گذراند؟ پاسخ فی‌الجمله مثبت بود. بدین معنا که این شناخت‌ها افزون بر تأثیر بر بعد شناختی فضایل بر ایجاد بعد انگیزشی آن‌ها نیز مؤثرند، لکن این تأثیر، تأثیری کامل نخواهد بود، چرا که ممکن است برای کسی شناخت حاصل شود، اما به دلیل عناصر غیرشناختی، یعنی تمایلات و خواهش‌های نفسانی، به لوازم آن شناخت پایبند نباشد. بنابراین در مواردی که دل، قبل از شناخت، به چیزی خلاف شناخت گره خورده است، شناخت صرف، انگیزه کافی ایجاد نخواهد کرد. در نتیجه علاوه بر شناخت، اراده و عواطف شخص نیز باید با آن شناخت هماهنگ باشد تا انگیزه و شوق عمل با شدت و قوت بیشتری شکل گیرد. آن‌چه انگیزه‌بخشی شناخت‌های مؤمنانه را کامل می‌کند، عنصر ارادی ایمان و عواطفی است که با تحقق آن عنصر ایجاد می‌شوند. عنصر ارادی ایمان، همان‌گونه که در بحث از ساختار معناشناختی ایمان گفته شد، تسلیم قلبی است. مؤمن کسی است که آن شناخت‌های مؤمنانه را علاوه بر عقل با تمام وجود خود نیز پذیرفته است.

از میان آن‌چه در ساختار معناشناختی ایمان به دست آمد، دو عنصر دارای اهمیت بسیار است: ۱. تسلیم قلبی و درونی به عنوان گوهر ایمان و ۲. سرشت اخلاقی خدا به منزله متعلق اصلی ایمان. تسلیم قلبی به معنای تسلیم تمام وجود شخص است. وقتی قلب مؤمن، تن به پذیرش خدا می‌دهد، همه گرایش‌ها و کنش‌های خود را جهت می‌بخشد. بنابراین؛ تسلیم فوق‌جهشی وجودی است. فرد از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر صعود می‌کند. شناخت عقلی صورتی کلی دارد، اما تسلیم قلبی، فعلی شخصی و جزئی است. مرتبه‌ای که شخص خود را کاملاً در

اختیار خدا قرار می‌دهد و آن‌گاه که تسلیم او شد، همان می‌کند که او می‌خواهد و همان می‌شود که او می‌پسندد.

از سوی دیگر سخن از متعلق ایمان است. محتوای ایمان را متعلق ایمان شکل می‌دهد و این متعلق است که نوع گرایش‌های فرد مؤمن را جهت می‌دهد، یعنی تعیین می‌کند که به چه چیز میل و گرایش داشته باشد. متعلق اصلی در ایمان اسلامی چیست و چه ویژگی‌ای دارد؟ قبل از این در بحث متعلق ایمان بیان کردیم که خدای اسلامی خدایی است کاملاً اخلاقی. متصف به تمام صفات و اسمای حسنی است و از امور غیراخلاقی کاملاً به دور. اوامر او نیز نه دل‌بخوانانه که برپایه صفات نیک او است و از اسمای حسنی او سرچشمه می‌گیرند؛ برخلاف نظریه امر الهی یا در ادبیات اسلامی نظریه اشعری که افعال و اوامر خدا را فقط به اراده او منوط می‌داند هرچند این اراده تابع مصالحی نباشد.

با توجه به دو امر فوق، یعنی قرار گرفتن تسلیم قلبی در جایگاه عنصر کانونی ایمان، و خدای اخلاقی به عنوان متعلق اصلی ایمان، نمی‌توان تسلیم خدا بود و به سمت فضایل اخلاقی گرایش نداشت. اگر فردی خود را مسلمان و مؤمن می‌نامد، اما گرایش به فضایل در او وجود ندارد، باید در ایمان او شک کرد. حقیقت ایمان فقط علم نیست که مؤمن بخواهد و بتواند خلاف علمش عمل کند. تسلیم، گوهر درونی ایمان است. آن هم تسلیمی که تمام وجود را دربر می‌گیرد. سرچشمه افعال ظاهری و حتی افکار از خواست درونی و قلبی برمی‌خیزد. به خاطر همین تأثیرگذاری است که پیامبر اکرم (ص) هنگام نظر به مردی که نماز می‌خواند و با ریش خود بازی می‌کرد، فرمود: اگر قلبش خشوع (فروتنی در برابر خداوند) داشت، اندامش نیز رام و (خاشع) می‌گشت (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۲۳).

با توجه به آن‌چه گفته شد، می‌توان معنای برخی احادیث را بهتر درک کرد. در احادیثی از معصومین سؤال شده است که آیا مؤمن درحالی که مؤمن است

می‌تواند گناه کند؟ پاسخ آن بزرگان منفی است. از امام علی(ع) پرسیدند: آیا گناهان کبیره، انسان را از ایمان خارج می‌کند؟ فرمود: «بلی و (حتی) کمتر از گناهان کبیره (نیز) خارج‌کننده انسان از صفت ایمان است» سپس آن حضرت به کلامی از رسول اکرم(ص) استناد کرد و فرمود: قال رسول‌الله(ص) لایزنی الزانی و هو مؤمن، ولا یسرق السارق و هو مؤمن. یعنی «زناکار درحالی که مؤمن است زنا نمی‌کند و دزد درحالی که مؤمن است دزدی نمی‌کند.» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۸۵)

توضیح مطلب با توجه به مطالب پیشین چنین است: رکن اصلی ایمان، پایبندی و تسلیم در برابر خداست. این پایبندی و تسلیم، نیز تحقق فعلی میل فطری به خدایی است که در بالاترین مراتب صفات اخلاقی است. حال آیا می‌توان تصور کرد فردی مؤمن باشد، و در عین ایمان، عمل غیردینی - غیراخلاقی مانند زنا و سرقت انجام دهد؟ اگر چنین کند، در آن حالت او مؤمن نیست. فرض این است که فرد تسلیم خدایی است که در اوج کمالات اخلاقی است و میان تسلیم به خدای اخلاقی و عمل منافی این تسلیم، فاصله‌ای پرناشدنی وجود دارد.

تقدس بخشی و تأمین بعد انگیزشی فضایل

عواطف نقش بسیار مهمی در ایجاد انگیزه برای عمل دارند. با شکل‌گیری عواطف انرژی فراوانی برای عمل اخلاقی و ایجاد فضایل در درون فرد شکل می‌گیرد. اما عواطف در چه زمینه‌ای بیشتر شکل می‌گیرند؟ عواطف، بیشتر در جایی بروز می‌یابند که علاوه بر بعد شناختی وجود آدمی بعد ارادی او نیز به سمتی سوق داده شود که موجبات برانگیختگی حالت‌های عاطفی و هیجانی را فراهم آورد. چنین زمینه‌ای به دلیل برخوردار بودن ایمان از خصوصیتی ویژه در انسان مؤمن فراهم است. آن خصوصیت چیست؟ چه خصوصیتی در حیات مؤمنانه وجود دارد که عواطف و هیجانات را برمی‌انگیزد؟ این خصوصیت، همان «قدسی بودن» خدا در نگاه

انسان مؤمن است. با تحقق شناخت و سپس تسلیم در برابر خدا، او مقدس‌ترین حقیقت در حیات فرد مؤمن می‌گردد و هیچ چیز جای آن را نخواهد گرفت. در چنین حالتی هر چه به خدا منسوب باشد، نیز در حالتی از قدس و پاکی و احترام قرار خواهد گرفت.

مناسب است این تقدس‌بخشی را در قالب یک فضیلت نشان دهیم. فضیلت «سخاوت» را در نظر بگیرد. در آیات و روایات فراوانی، با همراه ساختن انفاق و بخشندگی با مفاهیم بلند دینی، ارزش و اعتبار این فضیلت نزد مؤمن فزونی یافته، انگیزه انفاق در او دو چندان می‌شود. در برخی از آیات، انفاق از ارکان ایمان شمرده شده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (الأنفال: ۳۰ و ۳۱) در این جا با کلمه حصر (انما) پنج رکن برای ایمان برشمرده شده که انفاق یکی از آنها است. مؤمن آنگاه که انفاق را رکن ایمان خویش دانست با انگیزه مضاعفی به انفاق رومی آورد.

در موارد عدیده‌ای نیز انفاق در ردیف برخی از اعمال برجسته دینی آمده است که موجب مضاعف ساختن ارزش انفاق از منظر مؤمن خواهد بود و بر انگیزه او برای بخشش می‌افزاید. به این آیه بنگریم: «الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَائِمِينَ وَ الْمُتَّقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ» (آل عمران: ۱۷) تأمل در آیه ما را به این نکته می‌رساند که انفاق نزد خدا دارای ارزش فراوانی است، از این رو آن را بر استغفارکنندگان در سحر مقدم داشته است. مؤمن می‌داند که برای استغفارکنندگان در سحر چه پاداش‌هایی است و چه تقریبی از راه استغفار سحری به خدا دارد در عین حال مشاهده می‌کند که انفاق و بخشش بر آن مقدم شده است.

همچنین قرض دادن را که مصداقی از بخشش است، با عنوان قرض به خدا ذکر کرده است: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا

كَثِيرَةً وَ اللّٰهُ يَفْبِضُ وَ يَسْطُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ...» (البقرة: ۲۴۵) این بیان عمل اخلاقی را بسیار بیش از آنچه دارای محبوبیت و احترام است از قداست برخوردار کرده است. این یعنی اوج محبوبیت عمل اخلاقی نزد فرد مؤمن. در نتیجه چنین قداستی است که عواطف و هیجانات فرد بیش از زمانی که رفتارها و فضایل اخلاقی از این احترام و قداستی برخوردار نیستند برانگیخته شده و موجبات تحقق فضایل را فراهم می‌آورند. قرضی که معامله با خدا محسوب می‌شود بسیار دلکش‌تر است و حرمت و اهمیت او به حرمت و اهمیت و قداست خدا پیوند می‌خورد. از زاویه دیگری نیز می‌توان این تقدس‌بخشی را نشان داد و آن این است که خداوند در موارد فراوانی هنگام طلب فعلی از بندگان خود از واژه «امر» استفاده نمی‌کند، بلکه با واژه «حب» از مؤمنان می‌خواهد آن عمل را انجام دهند. «این سنت و شیوه ابلاغی خداست، که حتی احکام و اخلاق دینی را با زبان عشق و به معیار حب می‌سنجد، وقتی می‌گوید: «چه چیز را من دوست می‌دارم و چه چیز را من دوست نمی‌دارم.» یعنی چه چیزهایی «باید» و «شاید» و چه چیزهایی «نباید» و «نشاید»، و شما بایدها و شایدها را دوست بدارید و از سر حب بدان‌ها پای‌بند باشید و نبایدها و نشایدها را دوست نداشته باشید و روی دل از آن‌ها بگردانید.» (رشاد، ۱۳۸۷، ص ۲۵) این مطالب را در نظر داشته باشیم و آنها را با این آیه در کنار هم قرار دهیم: «... وَ الَّذِيْنَ آمَنُوا اَشَدُّ حُبًّا لِلّٰهِ...» (البقرة: ۱۶۵) اگر مؤمنین بالاترین محبت خود را نثار خدا می‌کنند و به او عشق می‌ورزند و خدا نیز در اوج کمالات قرار دارد و به جای امر به فضایل اخلاقی و نهی از رذایل اخلاقی از واژه «حب» استفاده می‌کند، باید حدس بزنیم که چه تأثیری بر انگیزه این افراد برای انجام آنچه خدا دوست می‌دارد و ترک آن چه مبعوض اوست خواهد گذاشت. در چنین حالتی لازم نیست برای عامل اخلاقی، کلاس درسی گذاشت و از خوبی اخلاق گفت، عواطف فراوانی که در سایه حب الهی شکل گرفته است، زندگی

اخلاقی را تبدیل به زندگی روحانی می‌سازد که در پرتو آن هیچ عمل اخلاقی برای فرد مؤمن، نازیبا جلوه نمی‌کند بلکه اخلاق جزء ذاتی و جدانشدنی حریم ایمان است. اخلاق دیگر صرف اخلاق نیست، اخلاق، زندگی در پرتو محبت و عشق الهی است و سلوکی است در مسیر بندگی و دلدادگی به خدا. در چنین حالتی، عواطف که فضایل بر آن‌ها بنا نهاده می‌شوند به راحتی شکل می‌گیرند و باعث تحقق فضایل ناب اخلاقی می‌گردند.

مراتب ایمان و غنای فضایل اخلاقی

در مطالب پیشین، اصل تأثیر ایمان بر فضایل اخلاقی از زوایای مختلف بررسی شد. اما این تأثیر به لحاظ مراتب ایمان متفاوت است. توضیح آن که فضایل اخلاقی ذومراتب‌اند. مفاهیمی مانند شجاعت، سخاوتمندی، عفت و... مفاهیمی تشکیکی هستند. در نتیجه مصادیق متفاوتی دارند. تفاوت آن مصادیق، در میزان برخورداری آن‌ها از آن مفهوم است. برای مثال فردی شجاع است، اما دیگری از او شجاع‌تر است. فرد دوم نسبت به اولی حظ بیشتری از شجاعت دارد. این ویژگی در فضیلت بیان‌گر تحول‌پذیری و پویایی آن است.

همان‌گونه که فضایل حقایقی ذومراتب‌اند، ایمان نیز حقیقتی ذو مراتب است. با توجه به این دو امر و با توجه به اصل تأثیر ایمان بر فضایل اخلاقی، این نتیجه مهم به دست می‌آید که با افزایش مراتب ایمان، فضایل اخلاقی نیز از عمق و غنای بیشتری برخوردار می‌شوند.

قرآن کریم پاداش مؤمنین را بهشت‌هایی که نهرها از زیر آن جاری است و سراهایی پاکیزه معرفی می‌کند. در عین حال پاداش برتر را رضایت الهی می‌داند:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِينَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ

الْعَظِيمُ» (التوبة: ۷۲) در آیه فوق، رضایت الهی برتر از ثواب‌های دیگر؛ بلکه رستگاری بزرگ معرفی می‌شود.

اگر آیه فوق را در کنار آیات دیگر قرار دهیم که نشان می‌دهد ایمان قابل ازدیاد و کاهش است، به این نتیجه می‌رسیم که کسانی که پیش و بیش از آن که به فکر باغ‌های بهشتی و سراهای پاکیزه جاودان باشند درصدد نیل به رضایت الهی بوده، در مرتبه بالاتر ایمان قرار دارند. در نتیجه افعال و منش آنان نیز به لحاظ کمیت و کیفیت تفاوت بسیاری با افعال و منش کسانی دارد که در مرتبه پایین‌تر قرار دارند. توضیح آن که با توجه به ذمراتب بودن ایمان و فضایل اخلاقی و نیز اصل تأثیر ایمان بر ابعاد شناختی و انگیزشی فضایل، می‌توانیم این‌گونه استدلال کنیم که هرچه فردی به لحاظ ایمانی در مرتبه برتری قرار گیرد، فضیلت‌های اخلاقی نیز به لحاظ شناختی و انگیزشی در مرتبه بالاتری قرار خواهند گرفت. در ابتدای آیه فوق به بهشت‌هایی که زیر درختان آن نهرها جاری است و سراهای پاکیزه وعده می‌دهد. گاه فردی در مرتبه‌ای از ایمان است که برای رسیدن به این مواهب دست به عمل اخلاقی می‌زند، در این از مرتبه ایمان، فرد هنوز به معرفت و تسلیم کامل نرسیده است اما کسانی که در تسلیم خود به خلوص کامل رسیده‌اند، عمل را فقط برای نیل به رضای خدا انجام می‌دهند. در نتیجه معنی جهاد، عفت، سخاوت... آن‌ها متفاوت از جهاد، عفت، سخاوت.. کسی است که در مرتبه قبلی قرار دارد. فردی که عفت پیشه می‌کند تا از عذاب الهی مصون بماند یا به لذت برتری در سرای دیگر برسد با کسی که عشق الهی چنان او را مجذوب ساخته که به فکر این نیست که بر شهوت خویش غلبه کند تا به پاداشی برسد تفاوت بسیار دارد. چنین فردی همه جا را محضر خدا می‌داند و در محضر خدا جایی برای هرزگی نخواهد بود. او عقیف است به این دلیل که عالم محضر خداست و در محضر خدا اساساً هرزگی معنا نخواهد داشت. اما فرد قبلی عفت پیشه می‌کند چرا که می‌داند

اگر عقیف نباشد از بهشت خدایی بهره نمی‌برد و خدا از هیچ عمل غیراخلاقی او نخواهد گذشت. اساساً چنین کسانی اگر وعده به بهشت نباشد انگیزش کمتری برای اخلاقی زیستن دارند. اما آن دگر حتی اگر خدا او را در آتش هم بسوزاند، عفت، شجاعت و سخاوت او منقطع نخواهد شد؛ چرا که چنین صفاتی را برای رسیدن به شرافت و مدح جامعه یا برای نیل به پاداش صرف اخروی در خود به وجود نیاورده که اگر آن مدح و این پاداش در میان نباشد، از چنان فضایی نیز خبری نباشد. مقصود فقط خداست در نتیجه اگر به کسی چیزی ببخشند، انتظار مدحی از دیگران ندارند که اگر این مدح نباشد آن فضیلت نیز تحقق نیابد: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً» (الإنسان: ۹) این درحالی است که هنگام بخشش غذای خود به مستمندان، خود بدان نیاز دارند: «وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا» (الإنسان: ۸) حب شدید الهی، موجب می‌شود سخاوت آنان در مرتبه‌ای بالاتر قرار گیرد که افراد در مرتبه پایین‌تر ایمان، چنان سخاوتی را از خود بروز ندهند. از همین روست که کسانی که در این مرتبه از ایمان قرار دارند، این چنین با خدا سخن می‌گویند: «فهبني يا الهی و سیدی و ربی صبرت علی عذابك فكيف اصبر علی فراقك» (مجلسی، همان، ج ۶۷، ص ۱۹۶) و یا با این جملات عشق و حب خویش را به خدا نشان دهد که: «وان ادخلتني النار اعلمت اهلها انی احبک» (مجلسی، همان، ج ۹۱، ص ۹۸) چنین کسانی که بالاترین مرتبه ایمان و تسلیم محض رسیده‌اند و اراده‌ای جز اراده خدا ندارند، مراتب عبادت عبیدانه و تاجرانه را پشت سر گذاشته و به مرتبه عبادت آزادگان رسیده‌اند (ر.ک نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷) در نتیجه هر آن چیزی را که خدا دوست دارد، فقط به سبب این که او دوست دارد دوست دارند و نه به خاطر غایتی دیگر.

نتیجه آن که ایمان در مراتب اولیه‌اش موجب می‌شود، مؤمنان فضایل اخلاقی را برای رسیدن به تعالی انسانی و بهره‌مندی از مواهب اخروی انجام دهند. فضایل

نه برای بهره‌مندی از غایت دنیوی - که همان تحلی به شرافت و مدح دنیوی است - که به انگیزه تقرب به خدا انجام می‌گیرد. البته این تقرب، نیز همان بهره‌مندی از مواهب اخروی است که خدا برای صالحان آماده کرده است. اما در مرتبه بالاتر ایمان، اساساً فرد در پی رسیدن به فضیلت از آن جهت که انسانی است نمی‌رود. او خود را فراموش کرده است و تسلیم تمام در برابر خداست. نه توجهی به ستایش مردم و نه توجهی به بهشت و دوزخ دارد، بلکه همه توجهش معطوف به خدا است. در چنین صحنه‌ای چیزی که نزد دیگران فضیلت محسوب می‌شود برای او رذیلت است. او به مرتبه‌ای از معرفت و انگیزش اخلاقی رسیده که معرفت و انگیزه قبلی خویش را باطل یا ناقص می‌شمارد و فضیلت‌های پیشین خود را ناقص یا حتی رذیلت می‌انگارد.

نتایج و دستاوردهای رهیافت ایمانی به اخلاق زیستی

اکنون در نگاهی گذرا برخی از ثمرات تأثیر ایمان بر فضایل را در حوزه اخلاق زیستی مرور می‌کنیم. هرچند نویسندگان بر این باورند که این بحث جای گسترش فراوان دارد و در این جا فقط سرخط برخی از این تأثیرات با هدف یک جستار‌گشایی هدفمند در حوزه مطالعات اخلاق زیستی اسلامی ارایه می‌شود.

هر موضوعی در اخلاق زیستی دارای فرایندی است. این فرایند شامل سه مرحله تشخیص، تصمیم‌گیری و اقدام است. از سوی دیگر اخلاق زیستی در دو سطح «اخلاق عدالت» و «اخلاق احسان» معرفی شده است. دغدغه اخلاق عدالت عدم تجاوز به حقوق دیگران و ایجاد فرصت‌های مساوی و توزیع برابر امکانات و عدم تبعیض در تخصیص منابع است؛ بنابراین تمام همّ اخلاق عدالت جلوگیری از تضییع حقوق درمان‌جویان و خدمات‌گیرندگان عرصه بهداشت و سلامت است. درمان‌گر اخلاقی از این منظر انسانی است که حقوق درمان‌جو را نه به سبب فشار

قوه بیرونی که به سبب انگیزه‌های درونی پاس می‌دارد. اما اخلاق احسان، نه تنها سودای تأمین حقوق درمان‌جویان را در سر می‌پروراند، بلکه افزون بر آن پزشک اخلاقی ایده‌آل را کسی می‌داند که فراتر از رعایت حقوق درمان‌جویان، دغدغه احسان به بیماران و رسیدگی‌های فراتر از وظیفه قانونی به مراجعان و بذل مهرورزی و نועدوستی برای آنان به‌ویژه نیازمندان را نیز از وظایف اخلاقی خود می‌شمارد. با توجه به مطالب فوق و با عنایت به مباحث اصلی این مقاله، یعنی وجوه مختلف تأثیرگذاری ایمان بر ابعاد فضیلت‌های اخلاقی، می‌توان بدین نتایج نایل شد:

در اخلاق عدالت، شناخت‌های خاص ایمانی از خدا، انسان و معاد در تشخیص موضوع یا حکم دخالت می‌کنند.^{۲۲} برپایه شناخت‌های ایمانی، مؤمن خدا را به منزل اصلی‌ترین متعلق شناخت خود، حقیقتی می‌شناسد که عدالت از مشخصه‌های اصلی اوست. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء: ۴۰) از طرف دیگر خود را به لحاظ فطری متمایل به کمالات الهی می‌داند و از طرف سوم معادباوری کمال او را در دنیای غیرمشهود رقم می‌زند. در نتیجه سعادت اخروی خود و موضوع مورد مطالعه را در شناخت موضوع و حکم آن دخالت می‌دهد. برای مثال در غربال‌گری ژنتیک، عامل مؤمن شناخت‌های فوق را در ارزشمندی اخلاقی چنین عملی دخالت می‌دهد و به صرف تقاضای مراجعه‌کننده یا خواست خودش انبوهی از تخمک‌های بارور شده را معدوم نمی‌سازد. او می‌اندیشد آیا چنین عملی نهایتاً با شناخت‌های او در تنافی است و در نتیجه برخلاف آموزه قرآنی است که او را به تعاون در نیکی و تقوا فرامی‌خواند یا مصداقی از آن است.

افزون بر آن به دلیل تأثیر بعد گرایشی ایمان (تسلیم قلبی) بر شناخت خیرهای اخلاقی^{۲۳}، عقل محجوب از پرده برون آمده و بیش از پیش به حقوق موضوع مورد مطالعه توجه می‌کند. میل‌های درونی و خواسته‌های نفسانی با تسلیم قلب در برابر

خدای عادل رنگ می‌بازند. در نتیجه در مقام تشخیص حقوق ذی‌حقان خواسته‌های خود را دخالت نخواهد داد و غیراخلاقی را اخلاقی نخواهد پنداشت. بدین ترتیب در اندیشه مؤمنانه، وحی الهی با دستگیری عقل، ظرایف بیشتری از حقوق ذی‌حقان را برای مؤمن آشکار می‌سازد.

در بعد انگیزشی: یعنی در مرحله تصمیم‌گیری و به‌ویژه در مرحله اقدام، علاوه بر شناخت‌های ایمانی فوق که خود عامل مهمی در ایجاد انگیزه در اخلاق عدالت هستند، تسلیم قلبی نقش اساسی و تکمیل‌کننده در ایجاد انگیزه دارد. در نگاه سکولار به اخلاق زیستی فرد دنبال این اهداف است: آرامش درون، کم کردن منازعات بیرونی و سوق دادن جامعه به سمت صلح پایدار، اما انسان مؤمن تسلیم و دل‌بسته به خدا فراتر از دو مورد پیشین، یعنی آرامش روانی و کم کردن تنازعات و تراحمات، انگیزه سعادت اخروی خود و دیگران را در سر می‌پروراند. مؤمن تسلیم به خدای عادل و باورمند به این مسأله که بر جزئی‌ترین اعمال او الزام اخلاقی حاکم است و نتیجه این الزام‌ها را در آخرت مشاهده می‌کند «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (الزلزلة: ۷ و ۸) در تصمیم‌گیری و اقدام، توجه بیشتری به رعایت حقوق دیگران خواهد داشت.

با توجه به چندمرتبه‌ای بودن ایمان، نه تنها ایمان در بعد اخلاق عدالت موجب شناخت ظرایف حقوق موضوع مورد مطالعه و ایجاد انگیزه افزون‌تری در عامل اخلاقی می‌شود، که او را به سطحی فراتر از اخلاق عدالت یعنی اخلاق احسان سوق می‌دهد. در مراتب بالای ایمان، انگیزه مؤمن در آراستگی به فضایل اخلاقی نه مدح دنیوی و نه حتی بهره‌مندی از مواهب اخروی، بلکه رضایت الهی خواهد بود. در چنین صورتی او به عنوان خلیفه خدا نگاه الهی به مسایل دارد و از روی شفقت و رحمت به انسان‌ها نگاه می‌کند، در نتیجه نگاه‌های کاسب‌کارانه صرف و وظایف حداقلی به هیچ‌رو در عمل او مشاهده نخواهد شد، بلکه نگاه کمال‌بخشی به

عرصه حیات و مسایل زیستی برآمده از آن دارد، در چنین مرتبه‌ای است که مظهر ربوبیت حق می‌شود. موجودی که شأن او شأن کمال‌بخشی است، نه تنها دیگران را استخدام نمی‌کند (علامه طباطبایی، ۱۴۲۰، ج ۱) و آن‌ها را ابزار انتفاع نمی‌سازد (تجارت‌انگاری پزشکی) و نه تنها در سطحی حداقلی سعی می‌کند حقوق دیگران را پاس بدارد (ارائه سرویس‌های خدمات درمانی با مسؤولیت محدود)، بلکه دانش و مهارت و جایگاه حرفه‌ای خود را در کسوت شریف پزشکی و مشاغل درمانی، یک فرصت بزرگ برای خدمت و دستگیری با کمترین چشم‌داشت می‌انگارد^{۲۴} که تعالی و کمال و قرب وی را به‌دنبال دارد و او را محبوب خدای سبحان می‌سازد که خلق همگی عیال خدایند و بهترین مردمان کسی است که برای خلق خدا نافع باشد (کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴).

رهیافت فضیلت‌گرا به اخلاق زیست پزشکی به گونه مؤثرتر و در افق زیباتری رعایت اصول اخلاقی مدنظر رهیافت وظیفه‌گرای قاعده‌نگر را تضمین می‌کند و در پی می‌آورد. در رهیافت دوم اصول چهارگانه حاکم بر اخلاق زیستی یعنی خودمختاری (autonomy)، سودمندی (beneficence)، نازیان‌مندی (non-maleficence) و عدالت (justice) مطرح می‌شود. شناخت‌ها ایمانی و بعد‌گرایشی ایمان یعنی تسلیم قلبی، این اصول چهارگانه را عمیقاً متأثر می‌سازد، به‌طور نمونه تأثیر ایمان بر اصل خودمختاری را می‌توان این‌گونه توضیح داد:

ایمان خودمختاری را در مجرای الوهی قرار می‌دهد. استقلال و خودمختاری مطلق را از او می‌ستانند. فرد مؤمن تا آن‌جایی به خودش اجازه تصمیم می‌دهد که در طول خواست و اراده خدا باشد. چرا که عنصر اساسی ایمان تسلیم قلبی است. او تسلیم خدا است. نکته مهم این است که اصل خودمختاری هرچند به دغدغه خارج کردن فرد از سیطره و تسلط دیگران لحاظ شده است و از این جهت نیز مفید می‌نماید اما اگر این اصل، اصلی مطلق باشد و نگاه دقیق روان‌شناسانه اسلامی

مبنی بر طغیان انسان به هنگام احساس استغنا را در نظر نداشته باشیم، این اصل به تدریج عاملی می‌شود برای خروج از اخلاق و نگاه ابزاری به خود و دیگران. اما با تحقق عنصر تسلیم حالت استقلال و خودمختاری، روزه‌ای برای ابزار دیدن خود و دیگران نخواهد شد.

وقتی عنصر تسلیم به‌عنوان رهاورد ایمان به صحنه می‌آید، دیگر کوس استقلال زدن معنایی نخواهد داشت و راه را بر خودمداری انسان خواهد بست. در نگره سکولار غربی، برای حفظ حقوق بیمار حوزه مقدرات تیم درمانگر محدود شده و به درمانگر اخطار می‌شود که حق ندارد، نظر و تشخیص خود را بر خواست درمان‌جو تحمیل کند و باید استقلال وی را به رسمیت بشناسد، اما در این تدبیر ناقص بدین آسیب توجه نکرده که اگر طرف دوم رابطه از اختیار بی‌ضابطه و بدون مهار برخوردار شود، آنگاه این پزشک و تیم درمانی است که در موارد زیادی باید مجری سفارشات و خواست‌های غیرمنطقی، غیراخلاقی و خودخواهانه و نادرست درمان‌جو شود. ظهور پدیده‌های غیراخلاقی‌ای مانند جنین‌سفارشی یا سفارش قطعات یدکی انسانی به‌جای اعضای فرسوده از سوی متمولان و راه افتادن تجارت اعضای بدن در عصر ما، گوشه‌ای از پیامدهای این معیار ناقص اخلاق زیست‌پزشکی است. اگر پرتو ایمان بر فضای تصمیم‌گیری و رابطه حرفه‌ای درمان‌جو و درمان‌گر بتابد، آنگاه درمان‌جو و درمان‌گر و دیگر عناصر مؤثر همه به‌دنبال تشخیص و اعمال آنچه از منظر الوهی خیر بیمار است، خواهند بود. در چنین تصویری اراده دو طرف تابعی از اراده تشریحی خدا خواهد بود. چه این‌که موضع ایشان نسبت به نتیجه تصمیم پزشکی نیز تابع اراده و مشیت تکوینی حق تعالی خواهد بود و این تجلی فضیلت‌های توحیدی تسلیم و رضا در حوزه تنظیم روابط پزشک و بیمار و تصمیم‌گیری اخلاقی در این عرصه خواهد بود.

نتیجه

ایمان با توجه به ساختار بینشی - گرایشی آن از ظرفیت بسیاری برای تأثیر بر دو بعد شناختی و انگیزشی فضیلت اخلاقی برخوردار است. از طرفی محتوای شناخت مؤمنانه از خدا، معاد و انسان به گونه‌ای است که ارزشمندی فضایل اخلاقی را به همراه دارد. از طرف دیگر تسلیم قلبی به منزله گوهر درونی ایمان با رهاسازی عقل از گرفتار آمدن در تور خودخواهی، بر توان آن برای درک ارزشمندی فضایل می‌افزاید. عقل رها شده از خواست‌های درونی، بهتر به ارزشمندی فضایل اذعان خواهد کرد.

تأثیر ایمان بر بعد انگیزشی فضایل نیز همانند تأثیر آن بر بعد شناختی از دو زاویه شناخت‌های ایمانی و تسلیم قلبی تحقق می‌یابد. شناخت‌های ایمانی همان‌گونه که ارزشمندی فضایل اخلاقی را به مؤمن نشان می‌دهد، عامل تحریک او به سوی تحلی به آن فضایل نیز خواهد بود. اما تأثیر بیشتر را گوهر ایمان یعنی تسلیم قلبی دارد؛ به دلیل تعین و تشخیص نوع تمایلات انسان از متعلق ایمان، تمایل انسان مؤمن برای ایجاد فضایل بسیار زیاد خواهد بود؛ با تسلیم قلب در برابر خدایی که جامع صفات اخلاقی است و در رابطه با بندگان خود کاملاً اخلاقی عمل می‌کند، تمایلات انسان نیز تمایلاتی اخلاقی خواهد بود. از طرفی دیگر با تحقق تسلیم قلبی، فضایل اخلاقی از زوایای گوناگونی حالت تقدس به خود می‌گیرند. تقدس‌یابی فضایل، موجب بروز عواطف مربوط به فضایل و ایجاد میل شدید به فضیلت در فرد مؤمن می‌شود. به دلیل تشکیکی بودن فضایل اخلاقی و نیز تشکیکی بودن ایمان، تأثیرهای فوق نیز با افزایش مرتبه ایمان، افزایش یافته و فضایل از عمق و غنای بیشتری برخوردار می‌شوند.

در عرصه اخلاق زیستی، تأثیرات بینشی - گرایشی ایمان بر ابعاد شناختی و انگیزشی فضایل، در مراحل سه‌گانه تشخیص، اقدامات پیشگیرانه و درمان بازتاب

می‌یابد. در اخلاق عدالت، ایمان هم به لحاظ شناختی و هم به لحاظ انگیزشی در هر سه مرحله بر عمق شناخت و ارتقای انگیزش فرد می‌افزاید. علاوه بر آن ویژگی چندمرته‌ای بودن ایمان، رهیافت ایمانی به اخلاق زیستی را از محدوده اخلاق عدالت به اخلاق احسان برمی‌کشد و نگاه حداقلی به اخلاق زیستی را به نگاهی حداکثری تبدیل می‌کند.

این بدان معناست که فاصله میان اخلاق و حقوق در مدل اخلاق زیستی دینی در مقایسه با اخلاق زیستی سکولار به حداکثر میزان خود نزدیک می‌شود، درحالی که پی‌جویی ارزش‌ها در سطح اخلاق عدالت، فاصله میان اخلاق و حقوق را به سطح حداقلی آن فرومی‌کاهد و در این سطح بسیاری از زیبایی‌ها و ظرافت‌ها و کارکردها و برکات اخلاق به ثمر نمی‌نشینند و دیده نمی‌شود. این بدان معناست که ایمان ضمانت‌کننده جوهره اخلاقیات اخلاق زیستی و اخلاق پزشکی است و این تفاوت مهم رهاورد سترگ ایمان دینی و خداباوری در رویکرد به ارزش‌های اخلاقی است. تنها در این افق است که صاحب خلق عظیم صلی الله علیه و آله و سلم به مقام "طیبیا دوارا بطبّه" و "لعلک باخع" نایل می‌آید.

پی‌نوشت‌ها

1. Virtue

2. Virtue Ethics

۳. نگارنده (علیزاده) در بهار ۲۰۱۱ دیدار و گفتگویی علمی با مولف کتاب، پروفیسور پلگریانو نودساله در دانشگاه کاتولیک جورج تاون داشت، وی در این گفتگو بر تأثیر باورمندی مذهبی در فضیلت‌های حرفه‌ای در عرصه اخلاق زیست‌پزشکی صحنه گذارد.

4. Deontological theories

5. Teleological theories

۶. بنگرید به آیات: ۷۶-۸۳ سوره انعام.

۷. امام باقر (علیه‌السلام) الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ وَ أَفْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِ، کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶

۸. برخی از مهمترین متعلق‌های دیگر ایمان، معاد، مؤمنون: ۷۴؛ بقره: ۲۳۲؛ مائده: ۶۹؛ پیامبران الهی (نساء: ۱۵۲)؛ قرآن و کتب آسمانی (بقره: ۴ و نساء: ۱۳۶)؛ آیات الهی (انعام: ۵۴ و اعراف: ۱۵۶)، در آیه ۱۷۷ بقره به نحوی جامع، خدا، قیامت، ملائکه، قرآن و پیامبران الهی از متعلقات ایمان شمرده شده است: «لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ ...»

در این مقاله، بعد از خدا، فقط معاد را به دلیل اهمیت آن در متن اصلی ذکر خواهیم کرد و از طرح دیگر متعلقات خودداری خواهیم کرد.

9. Divine Command Theory

۱۰. بقره: ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۲۶، آل عمران: ۸۹، ۱۲۹، ۱۵۵، نساء: ۲۳، ۲۵، یوسف: ۹۸، ابراهیم: ۳۶، شوری: ۲۳ و ...

۱۱. پیشین.

۱۲. هود: ۹۰؛ بروج: ۱۴

۱۳. بقره: ۲۳۵، اسراء: ۴۴

۱۴. در پاورقی صفحه قبل به برخی از متعلقات مهم ایمان و از جمله معاد اشاره شد. در این مقاله، بعد از خدا، فقط معاد را به دلیل اهمیت آن در متن اصلی ذکر خواهیم کرد و از طرح دیگر متعلقات ایمان خودداری می‌کنیم.

۱۵. برای آگاهی کافی بر تأثیر ابعاد غیرمعرفتی بر معرفت از نگاه معرفت‌شناسی معطوف به فضیلت، ر.ک تأثیر گناه بر معرفت، اثر زهرا پورسینا، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱۶. در مطالعات هوش هیجانی تأثیر بعدی از هوش به نام هوش هیجانی بر کارکرد مغز و هوشبهر مورد بررسی قرار گرفته است. در این مطالعات تأثیر بخش هیجانی مغز بر کارکرد درست بخش متفکر مغز به اثبات رسیده است. برای آگاهی بیشتر ر.ک، هوش هیجانی، دانیل گلدمن، انتشارات رشد.

۱۷. در مباحث روان‌شناسی ادراک، عوامل مؤثر بر ادراک بررسی می‌شود، برای آگاهی بیشتر از مباحث روان‌شناسی ادراک ر.ک، علی نسیمی، خطاهای ساختاری در ادراک، نشر پرش.
۱۸. «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...» ﴿النمل، ۱۴﴾
۱۹. «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» ﴿الزمر، ۴۵﴾
۲۰. انفال: ۲۵
۲۱. ولایستکثرون الكثير. فهم لأنفسهم متهمون و من أعمالهم مشفقون، إذا زكّی احدهم خاف مما يقال له فيقول: أنا أعلم بنفسی من غیری و ربی أعلم بی من نفسی. (نهج البلاغه، خطبه متقین)
۲۲. تفصیل مطلب درباره این شناخت مؤمنانه را ذیل عنوان «جهان‌شناسی و انسان‌شناسی مؤمنانه و بعد شناختی فضایل» ببینید.
۲۳. تفصیل مطلب را ذیل عنوان «تأثیر بعدانگیزی ایمان بر بعد شناختی فضایل اخلاقی» ببینید.
۲۴. نمونه برجسته چنین منشی را می‌توان در سیره و منش حرفه‌ای روان‌شاد دکتر مرتضی شیخ از پزشکان چند دهه قبل مشهد یافت. خاطرات تکان‌دهنده منش ایثارگرانه و انسان‌دوستانه وی در برخورد با بیماران و مراجعان که از فضایل اخلاقی ریشه‌دار در وجودش ناشی می‌شد، می‌تواند فاصله زیاد سطح اخلاق فضیلت‌گروانه در افق ایثار و نثار را با سطح اخلاق وظیفه در افق رعایت صرف قوانین و مقررات حقوقی به‌خوبی مجسم سازد.

فهرست منابع

- قرآن
نهج‌البلاغه
ابن ابی جمهور، محمدبن زین الدین. (۱۴۰۵)، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه، مصحح: مجتبی عراقی، چاپ اول، قم: دار سید الشهداء.
- ایزوتسو، توشهیکو. (۱۳۶۱). خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار پورسینا، زهرا. (۱۳۸۵)، تأثیر گناه بر معرفت با تکیه بر آرای آگوستین قدیس، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- پویمان، لویی. (۱۳۷۸)، درآمدی بر فلسفه اخلاق (شناسایی درست و نادرست)، ترجمه شهرام ارشدنژاد، چاپ اول، انتشارات گیل.
- پینکافس، ادموند. (۱۳۸۲)، از مسأله‌محوری تا فضیلت‌گرایی، ترجمه سید حمیدرضا حسنی و مهدی علی‌پور، انتشارات معارف.
- تمیمی آمدی. (۱۴۱۰)، عبدالواحدبن محمد، غررالحکم و دررالکلم، مصحح: رجائی، سید مهدی، چاپ دوم، قم: دارالکتاب اسلامی.

جعفری، محمد تقی. (۱۳۶۷)، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

حکیمی، محمدرضا، محمد و علی. (۱۳۸۹)، الحیاه، چاپ دوم، انتشارات دلیل ما.

خزاعی، زهرا. (۱۳۸۹)، اخلاق فضیلت، تهران: انتشارات حکمت.

دیوانی، امیر. (۱۳۸۰)، ایمان، دانشنامه علوی (ع) زیر نظر علی اکبر رشاد، ج ۲، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

رشاد، علی اکبر. (۱۳۸۷)، آسیب شناسی ادبیات اجتماعی معاصر با درنگی در باب خشونت و مدارا، چاپ دوم، تهران، کانون اندیشه جوان.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۴۲۰)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، قم: اسماعلیان.

کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۶). تاریخ فلسفه، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷)، الکافی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر و آخوندی، محمد، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

گلدمن، دانیل. (۱۳۸۳). هوش هیجانی (خودآگاهی هیجانی، خویششناری، همدلی و یاری به دیگران)، ترجمه نسرين پارسا، چاپ سوم، انتشارات رشد.

مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳)، بحار الانوار، چاپ دوم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.

مطهری، مرتضی. (۱۳۷۴)، مجموعه آثار، ج ۱، چاپ ششم، انتشارات صدرا.

مطهری، مرتضی. (۱۳۸۶)، مجموعه آثار، ج ۲۲، چاپ سوم، انتشارات صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۷)، تفسیر نمونه، چاپ سی و چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

نسیمی، علی. (۱۳۸۸)، خطاهای ساختاری در اندیشه (بחי از روان شناسی ادراک)، آبادان، نشر پرسش.

الهندی، علاء الدین بن المتقی بن حسام الدین. (۱۴۰۹)، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، تصحیح: صفوه السقا، بیروت، مؤسسه الرساله.

E.D.Pellegrino & D.C.Thomas, 1993, The Virtues in Medical Practice, Oxford University Press.

یادداشت شناسه مؤلفان

مهدی علیزاده: عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

حجت الله آزاد: پژوهشگر مرکز اخلاق و تربیت پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

نشانی الکترونیک: hojat.azad@gmail.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۹/۶

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۱۱/۵